تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب بیستم**

**لوط علیه السلام**

**پیامبر معاصر ابراهیم(ع)**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 5

بخش اول : لوط,ع، پیامبر معاصر ابراهیم ، فرستاده خدا به سرزمین مؤتفکات

**فصل اول : لوط پيامبر و مأموريت خاص او 7**

**خلاصـه تاريخ لوط پيامبر عليه‏السلام**

**شيوع فحشــاء همگانـى در ميان قـوم لـوط**

**شخصيـت معنوى حضرت لوط**

**مأموريت لوط عليه‏السلام از طرف حضرت ابراهيم**

**تبليــغ و مبــارزات حضـــرت لـــوط عليه‏السلام**

**تهديد و انــذار بى‏نتيجـــه لوط**

**فصل دوم : مقدمـات هلاكت قوم لوط 15**

**مأموريت مهم فرستادگان**

**خبـر نجات خانواده لوط**

**تلاش ابراهيــم براى نجـات قـوم لوط**

**قطعــى شــدن عـــذاب قـــوم لــوط**

**زمان اعـلام خبـــر نابودى قــوم لوط**

**فصل سوم : نابودى قوم لوط و عوامل و شرايط آن 19**

**شهــر لـوط و پيامبرش**

**يوم عصيــب! روز سخــت مـــرد خدا**

**سابقــه فحشــاء در قــوم لوط**

**حمله قــوم به مهمانــان لــوط**

**مـــاجــراى دختــــران لـــوط**

**فقــدان رشــد در قــوم لـــوط**

**تبديـل فساد بـه سنـــت قومى!**

**نهايت درماندگى يك انسان پاك!**

**معــــرفـــى فرستــادگـــــان**

**خــروج شبانه و نجـــات لوط**

**شهر لوط چگونــه نابــود شد؟**

**نشانه‏اى كه فرستادگان برجاى گذاشتند !**

**عبرت از خرابه‏هاى شهر لوط**

**بقايــاى شهر لــوط، انــذارى براى كفـار مكه**

**تشابهــات زندگى غفلـت‏بــار اقـــوام گذشته**

**موقعيت خرابه‏هــاى شهــر لوط و قوم "ايكه"**

**تحليل كلـــى از ماجــراى نابودى قــوم لوط**

**قســم عجيب الهــى به جان رســـول اللّه‏ صلى‏الله‏عليه‏و‏آله**

**تاريــخ لـــوط در تــــورات**

**شــرح نابـــودى شهــر لـــوط در تـــورات**

**تورات و انتساب اعمال ناشايست به پيامبران**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

 لوط ع ، پیامبر معاصر ابراهیم(ع)

 فرستاده خدا به سرزمین مؤتفکات

**فصل اول**

لوط پيامبر

######  **و مأموريت خاص او**

**مستند: بحث تاريخي و قرآني**

 **الميزان ج20 ص241**

# خلاصه تاريخ لوط پيامبر "ع"

لوط عليه السلام از كلداني ها بود كه در سرزمين بابل سكونت داشتند. وي از پيشينيان و اولين كساني است كه به ابراهيم عليه السلام ايمان آوردند.

او به ابراهيم ايمان آورد و گفت:

 «- اِ نـــّي مُهاجِرٌ اِلي رَبّي **- من به سوي پروردگار خود مهاجرت مي كنم!** »

 (عنكبوت26)

و آنگاه خدا اورا به معيت ابراهيم نجات داد و آنان به سرزمين مقدس يعني سرزمين فلسطين رفتند. ( انبياء 71)

لوط"ع" در يكي از شهرهاي فلسطين منزل گزيد. به طوري كه در تواريخ و تورات و پاره اي از روايات آمده، آن شهر" **شهر سدوم**" بود.

اهالي اين شهر و حومة آن كه خدا آنها را " مؤتفكات " ناميده، بت مي پرستيدند و عمل زشت "لواط" انجام مي دادند. ( توبه 70)

اينان اولين قومي بودند كه اين عمل زشت در بين آنها شيوع يافت. ( اعراف 80) به حدي كه در مجامع خود اين عمل را انجام مي دادنـد بي آنكه بـه هيچ وجه ناپسند بدانند. (عنكبوت 29)

 اين عمل زشت پيوسته در ميان آنان شيوع داشت تا به صورت يك سنت قومي درآمد و عامه مردم بدان مبتلا شدند و زن ها را عاطل گذاشتند و راه تناسل را ترك كردند.

 خدا لوط "ع" را به سوي ايشان فرستاد. ( شعرا 162) لوط آنان را به تقواي الهي و ترك فحشاء و بازگشت به راه فطرت دعوت كرد، و ايشان را بيم داد و ترسانيد، ولي جز بر سركشي ايشان نيفزود و پاسخي نداشتند جز اين كه گفتند:

 «  **اگر راست مي گوئي عذاب خدا را براي ما بياور** ! »

و اورا تهديد كردند كه از شهر خود بيرون خواهند كرد و به او گفتند :

 « **اگر دست بر نداري بيرونت خواهيم كرد!** » ( شعرا 167) گفتند: « **آل لوط را از آبادي خود بيرون كنيد چون آنها مردمي هستند كه تظاهر به پاكي مي كنند!** » ( نمل 56)

لوط پيوسته قوم خود را به راه خــدا و ملازمت با سنت فطرت و ترك فحشاء دعــوت مي كرد، ولي آنان بر كار كثيف خود اصرار داشتند تا طغيان و سركشي شان پابرجا شد و كلمة عذاب بر آنان واجب آمد، پس خدا فرستادگاني از ملائكة گرامي خود براي هلاك كردن آنان فرستاد.

ملائكه ابتدا بر ابراهيم عليه السلام نازل شدند و به او خبر دادند كه خدا مأمورشان كرده قوم لوط را هلاك كنند. ابراهيم "ع" با آنان به مجادله پرداخت تا شايد بدين وسيله عذاب را از آنان بازگرداند و به آنان يادآوري كرد كه لوط در بين قوم است و ملائكه در جواب او گفتند كه موقعيت لوط و خاندانش را بهتر مي دانند، و امر خدا فرا رسيده و عذاب غيرقابل برگشتي به سراغ قوم خواهد آمد! ( عنكبوت 32 و هود 76)

 ملائكه آنگاه به صورت پسران جوان به سوي لوط رفتند و به عنوان ميهمان بر او وارد شدند. اين جريان بر لوط گران آمد و چاره اي از دستش برنمي آمد، چون مي دانست كه قوم به زودي متعرض آنان خواهند شد، و البته از آنان صرف نظر نخواهند كرد.

 ديري نپائيد كه قوم جريان را شنيدند و شتابان و بشارت گويان به سراغ او آمدند و به در خانه اش هجوم آوردند. لوط به سوي ايشان رفت و بسيار مؤعظه شان كرد و فتوت و رشدشان را تهييج كرد تا بدانجا كه دختران خود را بر ايشان عرضه داشت و گفت:

 « -  **اي قوم! اين دختران منند كه براي شما پاكيزه ترند.**

 **از خدا پرهيز كنيد، و مرا نزد ميهمانانم رسوا مسازيد!** »

 بعد استغاثه كرد و گفت :

 « **- آيا در بين شما مرد رشيدي پيدا نمي شود؟** »

 قوم در پاسخش گفتند كه به دخترانش نيازي ندارند و ميهمانانش را ترك نخواهند كرد.

 بالاخره لوط نا اميد شد و گفت:

« **- اي كاش من در مقابل شما نيروئي داشتم و يا به تكيه گاهي پناه مي بردم!** »

(هود 80)

در اين حال ملائكه گفتند:

**اي لوط ما فرستادگان پروردگار توئيم، دل خوش دار كه اين قوم دست به تو نيابند !**

آنگاه نور چشم قوم را گرفتند و ايشان كور شدند و يكديگر را لگدمال ساختند و متفرق شدند. (قمر37)

ملائكه به لوط دستور دادند كه همان شب، پاسي از شب گذشته، خاندانش را حركت دهد و به دنبال آنان رود و هيچ كس به پشت سرش ننگرد، مگر زنش را كه به او همان خواهد رسيد كه به قوم مي رسد و بدو خبر دادند كه قوم صبحگاهان هلاك خواهد شد. ( هود 81 و حجر 66)

آنگاه به وقت طلوع آفتاب، صيحه قـوم لوط را درگرفت و خدا " **سنگي آميخته به گل كه نزد پروردگار تو نشاندار شده بود،** " بر ايشان فرستاد و شهر را بر روي آنها واژگون ساخت و زير و بالا كرد و همة مؤمنيني را كه در آنجا بودند نجات داد - و در آنجا جز يك خانه از مسلمين كه خانه لوط بود، نيافت - و در آن سرزميــــــن براي كساني كه از عـــذاب الم انگـــيز مي ترسند نشانه اي برجاي گذاشت. ( الذاريات 37 و سوره هاي ديگر)

**شيوع فحشاء همگاني در ميان قوم لوط**

اينكه ايمان و اسلام اختصاص به خانة لوط داشته و عذاب همة شهرهاي قوم لوط را در برگرفته بود، دليل برآن است كه:

همة قوم لوط، كافر و غير مؤمن بودند.

فحشاء تنها ميان مردان آنها شايع نبود زيرا اگر چنين بود و زنان از فحشاء بري بودند، با توجه به اينكه لوط به راه فطرت و سنت خلقت كه پيوند زن و مرد با يكديگر است، دعوت مي كرد، بايد عده اي از زن ها از او پيروي مي كردند، و بر گرد او جمـــع مي شدند و طبــعاً به او ايمــان مي آوردند، ولي هيچ مطلبي دراين باره در كلام خدا ذكر نشده است.

اين نكته تصديق مطلبي است كه در اخبار آمده كه فحشاء در بين قوم شايع بود و مردها به مردها و زنها به زنها اكتفاء مي كردند.

**شخصيت معنوي حضرت لوط**

 لوط عليه السلام فرستادة خدا به سوي مردم سرزمين " مؤتفكات" بود، يعني شهر "سدوم" و حومة آن كه گويا چهار شهر بودند بنام هاي: " سدوم"، "عموره"، "صوغر" و "صبوئيم".

 خدا لوط را در كلية مقامات معنوي كه انبياء كرام خود را بدان توصيف فرموده شريك ساخته است. از توصيف هاي مخصوص او اين است كه مي فرمايد:

 « **لوط را حكمت و علم داديم،**

 **و اورا از آبادي اي كه كارهاي پليد مي كردند نجات بخشيديم،**

 **كه آنان مردم بد و فاسقي بودند،**

 **و اورا داخل در رحمت خود كرديم،**

 **و او از صالحان است !** » ( انبياء 75)

**مستند: آية 80 تا 84 سورة اعراف " ولوطاً اِذ قالَ لِقَومِهِ اَتـأتوُنَ الفاحِشَةَ ماسَبَقَكُم بِها مِن اَحَدٍمِنَ العالَمينَ ...!" الميزان ج15ص254**

# مأموريت لوط "ع" از طرف حضرت ابراهيم

لوط از پيروان شريعت ابراهيم"ع" بود، و به خلاف هود و صالح "ع" كه از پيروان نوح بودند. لوط خود از بستگان ابراهيم "ع" بود، و آن حضرت وي را به سوي اهل " سدوم" و اقوام مجاور آن فرستاد تا آنان را كه مشرك و از بت پرستان بودند به دين توحيد دعوت كند.

 لوط در دعوت خود به قومش گفت:

 « **چرا اين كار زشتي را مي كنيد،**

 **كه هيچ يك از جهانيان پيش از شما نكرده اند؟**

**شما از روي شهوت به جاي زنان به مردان رو مي كنيد،**

**بلكه شما گروهي اسراف پيشه ايد!** »

وقتي لوط به آنان گفت كه چرا اين كار زشت را مي كنيد كه هيچ يك از عالميان قبل از شما نكرده اند، اشاره به اين مطلب است كه هيچ يك از امم و اقوام روي زمين مرتكب چنين گناهي نشده اند و تاريخ پيدايش اين عمل زشت منتهي به همين قوم مي شود.

قوم لوط عمل زناشوئي با زنان را ترك كرده بودند و به مردان اكتفا مي كردند. و اين عمل از آنجائي كه تجاوز و انحراف از قانون فطرت است، قرآن آن را " اسراف" ناميده است.

و از آنجائي كه عمل مزبور فاحشه اي بي سابقه بوده حضرت لوط از در تعجب مي پرسد:

« **آيا شما چنين كاري را مرتكب مي شويد؟** »

قومش جواب درست و حسابي نداشتند بدهند لاجرم اورا تهديد به تبعيد كردند:

« **پاسخ قومش جز اين نبود كه گفتند از دهكدة خويش بيرونشان كنيد كه اينها خودرا پاكيزه قلمداد مي كنند!** »

قوم لوط اورا به خاطر اين كه مردي غريب و خوش نشين در شهر است خوار شمردند و كلامش را بي مقدار دانستند و گفتند كه شهر از ماست و اين مرد در اين شهر خوش نشين است و كس و كاري ندارد، و اورا نمي رسد كه به كارهاي ما خرده گيري نمايد!

قرآن مجيد در سورة ذاريات مي فرمايد:

 « **ما در آن قريه بيش از يك خانوار مسلمان نيافتيم**! »

يعني جز اهل خانة لوط هيچ كس درآن قريه ايمان نياورده بودند، و از اهل خانه نيز زنش جزو هلاك شده گان بود.

 قرآن مي فرمايد:

 « **پس اورا با كسانش نجات داديم مگر زنش را كه قرين بازماندگان بود،**

 **آنگاه باراني عجيب برآنان بارانديم، بنگر تا عاقبت بدكاران چسان بود!** »

 عذاب و هلاكت قوم لوط بارشي از آسمان بود ولي البته نه باران معمولي بلكه باراني مخصوص كه از جهت غرابت و شدت اثر بي سابقه بوده است.

 توضيح اين باران را در سورة هود، قرآن مجيد شرح مي دهد كه آن باران سنگ هائي از گل سخت چيده شده بوده كه پشت سرهم بر آنان بارانده شده، سنگ هائي كه نزد پروردگار نشان و علامت گذاري شده بودند.

**مستند: آية 160تا175سورة شعرا " كَذَّبَت قَومُ لوُطِ المُرسَلينَ.... "**

 **الميزان ج30ص189**

# تبليغ و مبارزات حضرت لوط "ع"

اين آيات به داستان لوط پيــامبر عليه السلام كه هم زمان ابراهيم عليه السلام مي زيسته، اشاره مي كند و نحوه تبليغ و گفتگو هاي حضرت لوح را با قوم خود نشان مي دهد:

 **« قوم لوط نيز پيامبران را دروغگو شمردند،**

 **هنگامي كه برادرشان لوط به ايشان گفت:**

 **آيا خدا ترس و پرهيزكار نمي شويد؟**

 **لوط گفت كه من پيغمبري امين و خيرخواه شمايم!**

 **از خدا بترسيد و مرا اطاعت كنيد!**

 **من از شما براي پيغمبري ام مزدي نمي خواهم،**

 **كه مزد من جز به عهدة پروردگار عالميان نيست!**

 **چرا به مردان زمانه رو مي كنيد،**

 **و همسران تان را كه پروردگارتان براي شما آفريده، وا مي گذاريد؟**

**راستي كه شما گروهي متجاوز هستيد!**

**گفتند: اي لوط اگر بس نكني تبعيد مي شوي !**

**گفت: من عمل شمارا دشمن مي دارم !**

**پروردگارا !**

**من و كسانم را از شئامت اعمالي كه اينان مي كنند، نجات بخش ! »**

همچنان كه قبلاً گفته شد، عمل زشت لواط در ميان قوم لوط شايع بود. لوط عليه السلام در توبيخ آنها مي فرمايد كه آيا شما در ميان عالميان اين عمل زشت را انجام مي دهيد؟ و زنان را رها مي كنيد؟

فطرت انساني و خلقت مخصوص به او اورا به سوي ازدواج با زنان هدايت مي كند نه ازدواج با مردان، و نيز فطرت انساني حكم مي كند كه ازدواج مبتني بر اصل توالد و تناسل است، نه اشتراك در مطلق زندگي!

از اينجا روشن مي شود كه در آية " **ماخلق لكم**" آنچه به ذهن نزديك تر است اين است كه مراد به آن عضوي است از زنان كه با ازدواج براي مردان مباح مي شود.

وقتي لوط به آنها گفت:

« **بلكه شما قوم متجاوز هستيد!** »

منظورش اين بود كه شما مردمي متجاوز و خارج از آن حدي هستيد كه فطرت و خلقت برايتان ترسيم كرده است.

 قوم لوط اورا تهديد كردند كه اگر دست از نصيحت مــــا برنداري از كساني خواهي شد كه تبعــيد مي شوند و از قريه نفي بلد مي گردند.

 لوط گفت كه من از تبعيد شما هيچ بيمي ندارم و ابداً در فكر و انديشه آن نيستم بلكه غصة من در اين است كه چرا شما چنينيد؟ و عملتان را من دشمن مي دارم، و بسيار علاقمندم كه شما نجات پيدا كنيد، نجات از وبال اين عمل، كه خواه و نا خواه روزي گريبانتان را مي گيرد!

 لوط سپس رو به پروردگار كرد و عرض نمود:

**پروردگارا !**

**مرا و اهلم را از اين كه پيش رويم و بيخ گوشم لواط مي كنند و يا از اينكه وبال عملشان و عذابي كه خواه و ناخواه به ايشان مي رسد، نجاتم بخش !**

( اگر در اينجا تنها خودش و اهلش را ذكر كرد براي اين بود كه كسي از اهالي قريه به وي ايمان نياورده بود، چنانچه در آية ديگري خداوند مي فرمايد- نيافتيم در آن قريه غير از يك خانوار مسلمان. )

قرآن بيان مي فرمايد كه بعداز اين ماجرا لوط و كسانش را جملگي نجات داديم مگر پيرزني كه جزو باقي ماندگان بود ( يعني زن لوط) و سپس ديگران را هلاك كرديم، و باراني عجيب برآنان بارانديم و باران بيم يافتگان چه بد بود ! باراني از سنگ ريزه اي چون كلوخ !

**و در اين عبرتي هست ولي بيشترشان ايمان آور نبودند،**

**و پروردگارت همو نيرومند و رحيم است !**

**مستند: آية 54تا58سورة نمل " وَلوطاً اِذ قالَ لِقَومِهِ اَتأَتونَ الفاحِشةَ وَ اَنتُم تُبصِرونَ.... "**

**الميزان ج30ص189**

# تهديد و انذار بي نتيجه لوط

دراين آيات تهديد و انذار حضرت لوط عليه قوم خود نقل مي شود و خلاصه اي است از مخاصمات و مناظرات بين آن حضرت و قومش:

 « **و چون لوط به قوم خود گفت:**

**- شما كه چشم داريد، چرا اين كار زشت را مي كنيد؟**

**چرا شما از روي شهوت به جاي زنان به مردان روي مي كنيد؟**

**راستي كه شما گروهي جهالت پيشه ايد**! »

قوم لوط جوابي نداشتند جز اينكه گفتند:

« **خاندان لوط را از شهر خود بيرون كنيد،**

 **چون آنها مردمي هستند كه مي خواهند از اين عمل منزه باشند!** »

البته اين عبارات را به عنوان مسخره گفتند وگرنه عمل خود را كه زشت نمي دانستند تا دوري از آن را نزاهت بدانند.

قرآن كريم بار ديگر سرانجام و نابودي اين قوم را چنين تعريف مي كند:

« **پس لوط را با خانواده اش نجات داديم مگر زنش را،**

**كه اورا در رديف باقيماندگان به شمار برده بوديم!**

**آنگاه باران عجيبي برآنان بارانديم،**

**و باران بيم يافتگان چقدر بد بود !** »

در جاي ديگر قرآن در شرح اين باران فرموده كه سنگريزه هائي از سجيل برآنان بارانديم.

**فصل دوم**

######  مقدمات هلاكت قوم لوط

**مستند: آية 24 سورة ذاريات " هَل اَتيكَ حَديثُ ضَيفِ اِبراهيمَ الْمُكرَمينَ .... "**

 **الميزان ج36 ص283**

# مأموريت مهم فرستادگان

اين آية شريفه زماني از تاريخ زندگي ابراهيم عليه السلام را يادآور مي شود كه فرستادگاني از طرف خدا براي آگاه كردن او از نابودي شهر لوط وارد شده اند و او پس از شنيدن بشارت تولد اسحق از فرستادگان خدا مي پرسد:

« **پس به دنبال چه كار مهمي آمده ايد، اي فرستادگان خدا ؟**

**ملائكه پاسخ دادند:**

**- مارا به سوي مردمي مجرم فرستاده است،**

 **تا برسرشان سنگي از گل ببارانيم،**

**گلي كه چون سنگ سفت باشد. »**

 خداي سبحان در جاي ديگر قرآن مجيد اين گل را " سِجّيل" هم خوانده است، وآن را با عبارت "مُسَوَّمه – نشان شده" بيان كرده كه به معني اين است كه « **اين سنگها نزد پروردگارت نشان دارند و براي نابودي همان قوم نشان گذاري شده اند!** »

**مستند: آية 51تا60 سورة حجر " وَ نَبِّئِهِم عَن ضَيفِ اِبراهيم .... "**

 **الميزان ج23 ص263**

# خبر نجات خانواده لوط

در سورة حجر درآيات 51 تا60 خبررساني در مورد هلاكت قوم لوط به ابراهيم عليه السلام را با جزئيات ديگري چنين شرح داده است:

. . .

**« آنگاه گفت:**

**- مهم شما چيست اي رسولان ؟**

**ملائكه گفتند:**

 **ما مأمور عذاب قومي مجرميم! مگر خاندان لوط**

 **كه همگي آنهارا از عذاب نجات مي دهيم،**

 **مگر همسرش را،**

**كه چنين مقدر است او از باقي ماندگان در محل عذاب باشد… ."**

**مستند: آية 74تا76 سورة هود " فَلَمّا ذَهَبَ عَن اِبراهيمَ الرَّوْعُ ...."**

**الميزان ج20ص199**

# تلاش ابراهيم براي نجات قوم لوط

« **وقتي ترسي كه عارض ابراهيم شده بود از بين رفت و معلوم شد كه ميهمانان در دل قصد سوء ونيت بدي نسبت به او ندارند و به او بشارت رسيد، شروع كرد دربارة قوم لوط با ملائكه مجادله كردن و قصدش اين بود كه بدين وسيله عذاب را از آنان بازگرداند**. »

 ملائكه به او خبر دادند كه قضاء الهي حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هيچ وجه بازگشت ندارد!

 مطلبي را كه خدا دربارة مجادلة ابراهيم با ملائكه ذكر كرده، متن آن را قرآن مجيد در سورة عنكبوت (آية 32) چنين نقل مي كند:

« **چون فرستادگان ما براي ابراهيم بشارت آوردند و گفتند:**

**- ما اهل اين آبادي را هلاك خواهيم كرد،**

 **كه اهل آن ستمكارند!**

 **گفت: لوط آنجاست!**

 **گفتند: ما بهتر مي دانيم كي در آنجاست،**

 **و هر آينه او و خاندان او، جز زنش را**

 **كه در زمرة هلاك شدگان است،**

 **نجات خواهيم داد!** »

در اينجا قرآن شريف به طور رسائي ابراهيم"ع" را مي ستايد و بيان مي كندكه وي در مورد قوم لوط مجادله مي كرد زيرا **حليم** بود، و در مورد نازل شدن عذاب بر ظالمين عجله نمي كرد چون اميد داشت كه توفيق يابند و به صلاح گرايند و استقامت كنند.

او از گمراهي و هلاكت مردم بسيار متأثر مي شد و براي نجات آنان به خدا رجوع مي كرد نه آنكه از معذب شدن ستمگران كراهت داشته باشد و به عنوان عده اي ظالم براي آنان ياري طلبد كه وي از چنين چيزي منزه بود.

**قطعي شدن عذاب قوم لوط**

ملائكه درجواب درخواست و مجادلة ابراهيم"ع" براي رفع عذاب از قوم لوط، سخن اورا قطع كردند و گفتند:

 « - **اي ابراهيم، از اين اعراض كن!**

 **كه امر پروردگار تو آمده**

 **و عذاب برگشت ناپذير به سوي آنان خواهد آمد**! »

ابراهيم از مجادله دست برداشت زيرا يقين كرد كه الحاح در بازداشتن عذاب از قوم لوط هيچ ثمري ندارد زيرا اين " قضاء " حتمي است و عذاب ناگزير نازل خواهدشد، و امر خـــدا به جائي رسيده كه هيچ چيز نمي تواند آن را دفع كند و دگرگون سازد!

**مستند: آيات مندرج در متن الميزان ج20ص211**

# زمان اعلام خبرنابودي قوم لوط

به طوري كه قبلاَ در مبحث تولد اسحق گفته شد، آياتي كه در سوره هائي غيراز سورة ذاريات آمده نشان دهندة اين هستند كه بشارت تولد اسحق و يعقوب به ابراهيم "ع" قبل از هلاكت قوم لوط بوده است، مخصوصاً آياتي كه دلالت دارد بر مجادلة ابراهيم "ع" با فرستادگان خدا جهت دفع عذاب از قوم لوط. اين مي رساند كه بشارت نيز قبل از مجادله و قبل از نابودي شهر لوط بوده است.

آنچه براي برخي مسئله پيش آورده كه احتمالاً بشارت بعد از عذاب قوم لوط بوده يا احتمالاً دوبار بشارت داده شده، آيات سورة ذاريات است كه لحن بيان آن چنين است:

« **ما به سوي قومي گنهكار فرستاده شده ايم،**

**. . .**

 **پس هر شخص مؤمني كه در آنجا بود خارج ساختيم**

 **و آنگاه در آنجا غيراز يك خانه از مسلمانان نيافتيم،**

 **و در آن آبادي براي كساني كه از عذاب دردناك مي ترسيدند،**

 **نشانه اي باقي گذاشتيم**! »

ظاهر آيات نشان مي دهد كه مطلب را ملائــــكه بعداز فراغت از هلاكت قــــوم لوط نقل مي كنند.

 ولي بايد دانست كه فقط قسمت اول عبارت:

 " **ما به سوي قومي گنه كار فرستاده شده ايم**،"

 كــلام فرســتادگان است، كه خــداوند آن را از زبان آنها نقل مي كند، ولي بقية عبارات و آيات كه مي فرمايد:

 " **پس هر شخص مؤمني را كه درآنجا بود خارج ساختيم....** "

 كلام و بيان خود خداوند است كه از زبان خود مي فرمايد نه نقل از زبان فرستادگان .

پس موضوع بشارت قبل از عذاب قوم لوط بوده است.

**فصل سوم**

**نابودي قوم لوط**

( عوامل و شرايط آن)

**مستند:آية 77تا82 سورة هود " وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لوُطاً .... "**

**الميزان ج20ص 218**

# شهر لوط و پيامبرش

سرزمين " مؤتفكات" شامل شهر " سدوم" و حومة آن كه گويا جمعاً چهار شهر بنامهاي " سدوم"، "عموره"، "صوغر" و " صبوئيم" بودند، مي شد.

شهر لوط، كه به نقلي همان "سدوم" بود، در فلسطين در نزديكي شهري قرار داشت كه حضرت ابراهيم عليه السلام در آن زندگي مي كرد.

 حضرت لوط از طرف ابراهيم "ع" مأموريت داشت همزمان در اين سرزمين به دعوت مردم به سوي دين توحيد اقدام كند.

 به نظر مي رسد مردم شهر لوط دعوت ابراهيم "ع" را دريافت نكرده بودند، و اين بود كه حضرت لوط مأمور ابلاغ اين دعوت به آنها شد.

 خداي سبحان در سورة انبياء دربارة مقام حكمت و علم و نبوت و رسالت حضرت لوط مي فرمايد:

 « **ما به لوط حكمت و علم داديم،**

 **. . .**

 **و اورا در رحمت خود داخل ساختيم،**

 **كه او در شمار صالحان است!** »

 در سورة صافات مي فرمايد:

 « **و لوط از پيغمبران و مرسلين بود**.»

 در هر صورت، همزمان دو پيغمبر يكي چون ابراهيم "ع" كه يك تنه يك ملت بود، به دعوت و قيام خود اشتغال داشت، و ديگري لوط كه او نيز يك تنه بدون قوم و عشيرة قومي و تنها در شهر فاسدان تاريخ، فرمان و پيام هاي خدا را به مردم آن مي رسانيد.

**يوم عصيب ! روز سخت مرد خدا**

 شروع واقعه از اينجا آغاز مي شود كه خداي سبحان مي فرمايد وقتي رسولان ما به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره انديشي براي نجات آنان از شر قوم فروماند، زيرا ملائكه به صورت جوانان خوش قيافه و تازه سال بر او وارد شده بودند، و قوم لوط حرص شديدي نسبت به انجام فحشاء داشتند، به طوري كه انتظار نمي رفت از اين جوانان صرف نظر كنند و آنان را به حال خويش گذارند ، و لذا لوط نتوانست خود را نگهداري كند و گفت :

 « **هذا يَوْمٌ عَصيبٌ !**

 **وه چه روز سختي است كه بدي آن به هم گره خورده است.**»

**سابقه فحشا در قوم لوط**

 قرآن مجيد شهادت مي دهد كه :

« وَمِن قَبلِ كانوا يَعمَلونَ السَّيِّاتِ !»

قوم لوط سابقة معصيت و فساد داشتند، و قبل از آن تاريخ يعني قبل از مأموريت فرستادگان خدا، مرتكب معصيت مي شدند و كارهاي ناپسند مي كردند و روي اين سابقه قبح اعمالشان از بين رفته بود و به انجام فحشاء جرأت و عادت يافته بودند، و به هيچ وجه از اين كار صرف نظر نمي كردند و شرم و حيا و شنيع بودن عمل مانعشان نمي شد، و با مؤعظه و ملامت و مذمت از كار بد دست بر نمي داشتند، زيرا براثر عادت، هركار سختي آسان و هر عمل قبيح و وقيحي آراسته مي گردد.

( چنانكه امروزه در آمريكا و اروپا و به طور كلي در غرب اعمال كثيف و شنيع جايگاه پيدا كرده و حتي قانوني شده است، و خاطرة شهر لوط و " سدوم گومارا" را زنده كرده اند و در انتظار نابودي خود ساعت شماري مي كنند!)

و حق اين است كه گفته شود:

**اَليَسَ مِنكُم رَجُلٌ رَشيدٌ !؟**

**در بين آنان رجل رشد يافته اي پيدا نمي شود!؟**

**حمله قوم به مهمانان لوط**

- وَ جآءَ هُ قَومُهُ يُهرَعوُنَ اِلَيهِ ....

 عاملي كه قوم را شتابان به سوي لوط مي كشانيد اين بـــود كه ايشان كارهــاي بد مي كردند و در نتيجه به انجام دادن فحشاء عادت و حرص و ولع داشتند و اين صفت ايشان را تحريك كرد كه به سوي لوط آيند و نسبت به ميهمانان او قصد بد كنند.

چون اين عادت در آنها رسوخ يافته و مستقر شده بود و گوش پذيرش از آنان سلب شده بود و هيچ مؤعظه و نصيحتي ايشان را از كار بد باز نمي داشت، و لذا لوط در سخنان خود دختران خويش را بر آنان عرضه داشت و آنگاه بديشان گفت:

اتقوا الله ! ... از خدا بپرهيزيد و مرا در پيش ميهمانانم رسوا نسازيد!

**ماجراي دختران لوط**

 لوط چون ديد قوم براي كار بد گرد آمده اند و گفتن تنها به صورت مؤعظه يا سخن درشت ايشان را از اين كار باز نمي دارد، خواست كار زشتي را كه ايشان مي خواستند انجام دهند به عمل حلال و بدون معصيت تبديل كند تا آنان را از آن عمل زشت باز دارد و لذا دختران خود را بر ايشان عرضه داشت و آنها را به دليل اينكه طاهرند بر ايشان ترجيح مي داد.

قالَ يا قَومِ اهؤلآءِ بَناتي هُنَّ اَطهَرُلَكُم !

لوط عليه السلام فرمود: - **اين دختران من براي شما پاكيزه ترند !**

با اين عبارت نشان داد كه دختران خود را به عنوان زناشوئي بر ايشان عرضه كرد نه آميزش غير مشروع! زيرا مقام پيغمبر خدا از چنين پيشنهادي مبراست و آميزش نا مشروع به هيچ وجه كار پاكي نيست !

احكام حرمت زنا از احكام عمومي الهي است كه در كليه شريعت هاي الهي كه بر پيغمبران نازل گشته تشريع شده است و لذا گفته كساني كه گفته اند ( لوط دختران خود را بدون قيد زناشوئي بر قوم عرضه كرد،) نادرست است. و معلوم نيست علاج فحشاء با فحشاي ديگر چه معني دارد؟

و اگر چنين بود معني ( اتقواالله!) در اين ميانه چه بود؟

مسئلة نكاح زنان مسلمه با مردان مسلم نيز در اينجا ايرادي نداشته است زيرا ممكن بود در شريعت ابراهيم در آن مرحله جايز بوده است، كما اينكه در صدر اسلام پيغمبر اسلام "ص" دختر خود را به " ابوالعاص بن ربيع" كه مسلمان نبود تزويج كرد و بعداً اين قانون نسخ شد.

**فقدان رشد در قوم لوط**

 قرآن مجيد از زبان لوط نقل مي كند كه به قوم خود گفت:

 « **آيا مرد رشد يافته اي بين شما پيدا نمي شود**؟»

اين در موقعي بود كه او قبلاً گفته بود:

 « **از خدا پرهيز نمائيد و مرا در پيش ميهمانانم رسوا مسازيد!**»

با اين بيان لوط به خاطر رعايت تقوي از قوم مي خواهد كه متعرض ميهمانان او نشوند نه به خاطر هواي نفس خود يا عصبيت جاهلي !

در نظر لوط در خصوص منع و ردع قوم از اعمال زشت فرقي بين ميهمانان او و ديگران نبود، زيرا وي سالهاي متمادي آنان را از اين گناه شنيع منع مي كرد و در اين باره اصرار و الحاح داشت. و اينكه او منع خود را ارتباط مي دهد به مسئلة ضيافت و ميهمانان را منسوب مي كند به خود و متذكر مي شود كه از تعرض به آنان رسوائي نصيب او خواهد شد، همة اين ها به اين اميد است كه صفات جوانمردي و بزرگواري و رشيدي را در آنان تهييج كند و از اين رو به دنبال اين گفتار استغاثه مي كند و ياري مي طلبد و مي گويد:

**آيا در بين شما مرد رشد يافته اي نيست**؟

با اين گفته مي خواهد شايد در بين آنان كسي كه داراي رشد انساني باشد پيدا كند و از او كمك بگيرد تا او و ميهمانانش را از دست آن ظالمان نجات بخشد!

ولي قوم در حالتي بودند كه خداوند دربارة آنان در سورة حجر مي فرمايد:

**« لَعَمرُكَ اِنَّهُم لَفي سَكرَتِهِم يــَـعمَهونَ ... !**

**قسم به جان تو اي رسول خدا !**

**كه قوم لوط در مستي خود سرگردان بودند! »**

**تبديل فساد به سنت قومي!**

 قرآن نقل ميكند كه قوم لو.ط، ازدواج با دختران را رد كردند و به او گفتند:

« **تو مي داني كه ما هيچ حقي نسبت به دختران تو نداريم،**

 **و تو خوب مي داني كه ما چه مي خواهيم!** »

 با اين بيان كه گفتند " **لوط مي داند كه آنها حقي ندارند،**" لوط را متذكر سنت قومي خود كردند كه در ميان آنان جريان داشت و لوط هم آن را مي دانست، و اين سنت همان بود كه ايشان از تعرض به زن ها مخصوصاً به صورت قهر آميز ممنوع بودند و يا اصلاً به سراغ زن ها نمي رفتند، و در عوض تعرض به پسران و كام گيري از آنان را مباح كرده بودند.

 لوط پيوسته آنان را از اين سنت منع مي كرد و به آنان مي گفت:

**- شما با شهوت به سراغ مردان مي رويد نه زنان!**

**آيا به سراغ مردان عالم مي رويد**

 **و جفت هايتان را كه خدا برايتان آفريده ترك مي كنيد؟**

 **شما به سراغ مردان مي رويد و راهزني مي كنيد،**

 **و در مجامع خود كارهاي ناپسند انجام مي دهيد!؟**

خلاصه اينكه قوم لوط پيشنهاد او را رد كردند و توجه اورا به اين نكته جلب كردند كه خودش مي داند كه ايشان بر حسب سنت قومي خود حقي نسبت به دختران او ندارند، چون دختران او زن هستند و نيز مي داند كه از هجوم به خانة او چه قصدي دارند !

**نهايت درماندگي يك انسان پاك !**

 قرآن شريف نقل مي كند كه لوط وقتي آنان را مؤعظه كرد و با امر به تقواي الهي و جوانمردي خواست آنان را تهييج كند تا موقعيت اورا حفظ كنند و حرمتش را رعايت نمايند و متعرض ميهمانانش نشوند، و براي او عار و رسوائي بار نياورند، و در ضمن راه عذر را برآنان بست و دختران خود را براي نكاح به آنان عرضه كرد و آنگاه استغاثه كرد، و از مردان صاحب رشد قوم (اگر پيدا مي شد؟) ياري طلبيد، بدين اميد كه در بين آنان يك مرد رشيد پيدا شود و اورا در برابر قوم ياري كند و ايشان را از او بازدارد، ولي كسي درخواست اورا پاسخ نگفت، و در بين آنان مرد صاحب رشدي آشكار نشد كه وي را ياري كند و از او دفـــاع نمايد، بلكه اورا نا اميد كردند و گفتند:

**تو خوب مي داني كه ما چه مي خواهيم** !

پس از همة اينها، براي لوط جز اين چاره اي نماند كه اندوه و حزن خود را به صورت آرزو و تمنا ظاهر سازد و لذا آرزو كرد كه كاش از ميان قوم نيروئي وجود داشت كه به وسيلة آن مي توانست سركشان ستمكار قوم را ازخود دفع نمايد، يعني همان مرد رشيدي كه در استغاثه خود درخواست كرده بود، و يا تكيه گاه محكم و عشيره و قبيله اي مقتدر داشت كه بديشان مي پيوست و بوسيلة آنان قوم را از خود دفع مي كرد.

( ظاهراً اين بيان مي رساند كه لوط از اين قوم نبوده و در بين آنان اهل قبيله اي نداشته است و فقط مأمور بوده و نزد آن قوم براي دعوت به سوي خدا آمده است .)

**معرفي فرستادگان**

 چون كار بدينجا كشيد، ملائكه خود را معرفي كردند و به لوط گفتند:

 « **ما فرستادگان پروردگار توئيم!**»

و بدين ترتيب براي او روشن كردند كه فرشته هستند و از نزد خدا فرستاده شده اند و دل اورا آرام كردند كه قوم هرگز بدو دست نخواهند يافت و قادر نخواهند بود به چيزي كه از او مي خواهند برسند.

جريان اين كار را خداوند در قسمت ديگر قرآن چنين بيان كرده است: « **با لوط به خاطر ميهمانانش مراوده كردند ما هم چشمانشان را بي نور كرديم !** » ( قمر37)

و بدين سان خدا چشمان آنها را كه دائماً كار بد مي كردند و بر در خانة لوط ازدحام كرده بودند از بين برد و آنان كور شدند و يكديگر را زير پا لگدمال كردند!

**خروج شبانه و نجات لوط**

 « **. . . پس پاسي از شب خاندانت را كوچ بده!**

 **هيچكس از شما به پشت ننگرد!**

 **مگر زنت را كه هرچه به آنان رسد به او نيز خواهد رسيد!**

 **وعده گاه آنان صبح است !**

 **آيا صبح نزديك نيست ؟!** »

 اين كلام دستور ملائكه است به لوط و منظورشان اين است كه اورا راهنمائي كنند كه از عذابي كه صبح آن شب بر قوم نازل مي شود نجات يابد. همانگونه كه جملة « **وعده گاه آنان صبح است** ! » اشعار دارد معني عجله و شتاب نيز در آن نهفته است.

 موعد هلاكت قوم، يعني اول روز بعد از طلوع فجر و هنگام طلوع آفتاب است . و اين معني را آية ديگري در سورة حجرروشن تر مي سازد:

 **« در دميدنهاي خورشيد صيحه آنان را فرو گرفت ! »**

 آين آيه هدف شبروي و محلي را كه بايد به سوي آن بروند ذكر نكرده است ولي در آية ديگر سورة حجر مي فرمايد:

 « **خاندانت را در پاسي از شب به راه انداز و از پي آنان روان شو!**

 **و هيچ كدام نبايد به پشت سر خود نگاه كند،**

**و به آنجا كه مأمور مي شويد برويد !** »

ظاهر اين آيه آن است كه ملائكه مقصد را براي لوط ذكر نكرده اند و آن را موكول به وحي الهي ساخته اند كه بعداً خواهد آمد.

در آية فوق كه به لوط دستور مي دهد خاندانش را شبانه حركت دهد، زنش را استثنا مي كند و دليل اين كه دستور مي يابد زنش را حركت ندهد، در آيه فوق آمده و فرموده كه او در زمرة كساني است كه عذاب بر آنان نازل خواهد شد!

**شهر لوط چگونه نابود شد؟**

 « **چون امر ما بيامد،**

 **آن آبادي را زير و رو كرديم و بر سرشان واژگون ساختيم،**

 **و بر آنان سنگي بارانديم كه با گل آميخته و سخت بود،**

 **و نزد پروردگا تو، و در علم او، علامتگذاري شده بود،**

**و در خور آن نبود كه از هدفي كه پرتاب شده بود تا بدان اصابت كند، تخطي نمايد.** »

 چگونگي و وسيلة نابودي اين شهر را قرآن مجيد در جاي ديگر به صيحه اي در طلوع آفتاب نسبت مي دهد ، و مي فرمايد:

 **« فَاَخَذَتهُمُ الصَّيحَةُ مُشرِقينَ !»** ( حجر73)

 پس هم شهر واژگون شده است، و هم صيحه آمده است، و هم سنگبـاران شده است !

 اين امكان نيز وجود دارد كه اين جريان به وسيلة فوران يك آتش فشان در نزديكي شهر آن قوم پديد آمده، و بر اثر آن در سرزمين آنان زلزله و انفجارهاي زميني رخ داده است، و نيز صداي مهيبي به وجود آمده كه موجب واژگوني شهرشان شده و آتشفشان نيز قطعه سنگهائي را پراكنده و پرتاب كرده و بر سرشان ريخته است – والله اعلم!

**مستند:آية 37 سوره ذاريات " وَ تَرَكنا فيها آيَةً لِلَّذين َ يَخافونَ العَذابَ الاَليمَ ...! "**

 **الميزان ج36ص 287**

# نشانه اي كه فرستادگان برجاي گذاشتند!

فصل آخر تاريخ نابودي شهر لوط را آيه فوق از زبان ملائكه مأمور به نابودي شهر و نجات خانواده لوط "ع" چنين شرح داده است:

 « **ما بيرون آورديم از آن شهر هر مؤمني كه بود،**

 **وصد البته كه جز يك خانوادة مسلمان كسي در آنجا نيافتيم !** »

ملائكه در اينجا مقدمات كار را شرح مي دهند و منظورشان از خانوادة مسلمان، همان خانوادة حضرت لوط است كه در آن قريه تنها اهل اين خانه مسلمان بودند.

 آنها گفتند:

 « **بعد از بيرون كردن اهل آن يك خانه،**

 **يك آيت در آن قريه به جاي گذاشتيم!** »

اين جمله اشاره است به اينكه همة اهل قريه را هلاك كردند و سرزمينشان را زير و رو نمودند. و منظور از اينكه آيتي باقي گذاشتند به طور كنايه اين است كه آثاري از اين عذاب را درآن قريه باقي گذاشتند.

مطلب چنين پايان مي يابد كه:

**- اين يك آيت و نشانه كه به جاي گذاشتيم،**

 **براي عبرت مردمي نهاده شد،**

 **كه از عذاب اليم خدا همواره بيمناكند،**

 **تا ايشان را به ربوبيت الهي رهنمون گردد!**

**مستند:آية 133 تا 138 سورة صافات " وَاِنَّ لوطاً لَمِنَ المُرسَلينَ.... "**

 **الميزان ج33ص259**

# عبرت از خرابه هاي شهر لوط

خرابه هاي خانه هاي قــــوم لوط را خـــــــداوند به عنوان عبرت يادآور مي شود و مي فرمايد:

 « **. . . و شما هر صبحگاهان از ويرانه هاي آنان عبور مي كنيد،**

 **وهمچنين در شامگاهان**

 **چرا انديشه نمي كنيد !** »

مردم لوط در سرزميني بين شام و حجاز زندگي مي كردند. منظور از عبور كردن در صبح و شام، عبور كردن مردم حجاز از خرابه هاي آن ديار است، و به طوري كه مي گويند امروزه آن خرابه ها زير آب رفته است .

در اين جريان عذابي كه بر قوم لوط آمد و بلاد آنان را نابود كرد، علامت هائي است، و بقاياي آثاري است، كه هر انسان هوشياري از ديدن آن به حقيقت جريان منتقل مي شود، چه اين علامات سر راه هر عابري است، و هنوز به طور كلي نابود نشده است، و اين خود براي مؤمنين خدا نشانه اي است كه بر حقيقت انذار و دعوت دلالت مي كند، و معلوم مي سازد آنچه پيغمبران از آن انذار مي كردند حقيقت دارد و شوخي نيست!

 **بقاياي شهر لوط، انذاري براي كفار مكه**

قرآن مجيد در پايان اين ماجراي تلخ تاريخ مي فرمايد:

- **وما هي من الظالمين ببعيد**

**- اين از ستمگران دور نيست !**

شايد منظور اين باشد كه اين آبادي هاي زير و رو شده از ستمگران قوم تو دور نيست، زيرا در راه بين مكه و شام قرار گرفته اند.

درجاي ديگر قرآن نيز مي فرمايد:

« **اين آبادي ها بر سر راه برجاي مانده است** .» ( حجر76)

« **شما صبح و شام بر آنها گذر مي كنيد، پس چرا تعقل نمي كنيد؟** » ( صافات 138)

و مؤيد اين معني آن است كه عبارت:

 " **سنگ هاي نشان گذاري شده نزد پروردگار تو،** " سياق خطاب را از تعريف داستان تغيير داده به عبارت: " **پروردگار تو**" تا قوم پيغمبر اسلام "ص" را تهديد كند و يا قصه را برايشان محسوس سازد تا در استدلال براي آنها مؤثر تر باشد.

مراد اين است كه سنگباران شدن ستمگران از طرف خدا، و منجمله قوم ستمكار لوط بعيد نيست و علت تغيير لحن بيان نوعي گوشه زدن به قوم ظالم و مشرك پيامبر اسلام "ص" است. ( الميزان ج20و23ص218و265)

**تشابهات زندگي غفلت بار اقوام گذشته**

در ادامه اين قسمت از سرگذشت قوم لوط، خداوند در قرآن مجيد بلافاصله به وضع نابودي اقوام ديگر نيز اشاره مي كند و مي فرمايد:

 « **به درستي كه اصحاب " ايكه" ستمكاران بودند،**

 **و ما از ايشان انتقام گرفتيم!**

 **به درستي كه اين دو قوم " لوط و ايكه" بر سر شاهراهي قرار دارند.**

 **" اصحاب حجر " هم فرستادگان خدا را تكذيب كردند،**

 **و هر چه ما معجزه بر ايشان فرستاديم از آن اعراض كردند.**

 **از كوه ها خانه مي كندند در حالي كه خاطرشان جمع و در امن بودند، ولي صيحه ايشان را در صبحگاهي بگرفت،**

 **و آنچه زحمت كشيده بودند به دردشان نخورد!** »

 آمدن عذاب بر اين اقوام زماني است كه در عين ايمني و خاطرجمعي قرار داشتند و وقتي عذاب آنها را گرفت بسيار برايشان ناگوار بود!

 **موقعيت خرابه هاي شهر لوط و قوم " ايكه"**

 قرآن مجيد اشاره دارد به اينكه منزلگاه قوم لوط و قوم "ايكه" هردو بر سر شاهراهي قرار داشت. و اين را مي دانيم كه مقصود از اين شاهراه، آن راهي است كه مدينه را به شام وصل مي كند.

 قوم " ايكه" در سرزميني پر درخت، چون جنگل زندگي مي كردند كه درختانش سربه سر هم داده بودند.

 بلادي كه در اين مسير قرار داشته اند منزلگاه قوم لوط و قوم شعيب بوده اند، و چون مي دانيم كه همه اين مسافت جنگلي نبوده است نتيجه مي گيريم كه قوم " ايكه" يك طائفه از قوم شعيب و سرزمين آنان يك ناحيه از حوزة دعوت شعيب بوده است كه خداوند به خاطر كفرشان هلاكشان نموده است.

(الميزان ج 23ص265)

**مستند:آية73 سورة حجر " لَعَمرُكَ اِنَّهُم لَفي سَكرَتِهِم يــَـعمَهونَ .... "**

 **الميزان ج23ص 265**

# تحليل كلي از ماجراي نابودي قوم لوط

در يك مرور كلي به ماجراي نابودي قوم لوط از اول شروع داستان تا آخر آن مواردي را مي بينيم كه هريك از آنها حاوي نكات بسيار عميقي از ادب و هدايت قرآني است.

در شروع داستان ابراهيم "ع" را مي بينيم كه بشارت فرزند خودرا رها كرده و از فرستادگان خدا مأموريت مهم و خطير آنهارا جويا مي شود و مي فرمايد:

« **فما خطبكم ايها المرسلون** ؟»

يعني وظيفة اصلي و خطرناك شما در اين مأموريت چيست؟

ملائكه گفتند:

- ما از ناحية خداي سبحان فرستاده شده ايم به سوي قومي مجرم و گناهكار!

ملائكه اسم آن قوم را نياوردند زيرا نمي خواستند زبان خود را به اسم پليد آنان آلوده كنند، و آن را به گذشت زمان واگذار كردند كه معلوم مي كند قوم نامبرده كدام قومند. آنگاه از آن قوم عده اي را استثنا كردند – الاّ آل لوط – كه عبارتند از لوط و بستگان نزديكش. ( اين جمله بود كه معلوم كرد مقصود از آن قوم كدام قوم است.) كه همه آل لوط را از عذاب نجات خواهيم داد مگر زنش را كه اورا استثنا كردند، تا بفهمانند نجات شامل حال او نمي شود و به زودي عذاب خدا اورا هم خواهد گرفت و هلاكش خواهد ساخت. گفتند:

« **... مگر همسرش كه او از باقيماندگان است** ! »

يعني بعد از بيرون شدن لوط و نجـــات يافتن او، زنش با قـــوم باقي مي ماند و دستخوش هلاك مي گردد.

بقية تاريخ لوط چنين بيان شده كه:

لوط به فرستادگان گفت:

« **شما قومي ناشناسيد!**  »

براي اينكه ملائكه به صورت جواناني زيبا روي در برابر او مجسم شده بودند و او از ديدن ايشان با سابقه اي كه از قوم خود داشت كه كارشان فحشا است دچار وحشت گرديد.

ملائكه به لوط خبر دادند كه - ما آن خبري را آورده ايم كه اين مردم در آن شك مي كردند، و هرچه تو انذارشان مي دادي باور نمي كردند. اين مأموريتي كه داريم قضاء حقي است كه خدا دربارة قوم لوط رانده و ديگر مفري از آن باقي نمانده است. اين مأموريت را قرآن در جاي ديگر چنين توصيف كرده است:

« **عذابي بر ايشان خواهد آمد كه برگشت پذير نيست!** » ( هود76)

در اين نقل تاريخ خداي تعالي پاره اي از گوشه هاي داستان لوط را در غير آن محلي كه ترتيب طبيعي داستان سرائي ايجاب مي كند ذكر فرموده است و اين به خاطر نكته اي بوده كه فهماندن آن همين را ايجاب مي كرده است.

اين داستان در سورة هود به ترتيب ديگر كه روال طبيعي نقل قصه دارد ذكر شده است.

حقيقت اين تقديم و تأخير اين است كه داستان لوط مشتمل بر چهارفصل است، كه در اين سوره فصل سوم بين فصل اول و دوم قرار گرفته است، تا در نتيجه غرضي كه در استشهاد به داستان در ميان بوده مجسم گشته و به بهترين وجهي روشن شود، و آن غرض عبادت بود از اينكه بفهماند عذاب الهي كه به اين قوم نازل شد بدون سابقه بود، وقتي فرارسيد كه محكومين به آن عذاب سرگرم و مست زندگي، و ايمن از خطر بودند، به طوري كه به خاطر احدي خطور نمي كرد كه چنين عذابي در پيش است، و اين براي آن است كه وحشت آورتر و حسرت آميزتر و دردناك تر باشد!

**قسم عجيب الهي به جان رسول الله "ص"**

 وقتي يادآوري غفلت فاسقانه قوم لوط به اينجا مي رسد خداي سبحان به جان عزيز پيام آور خاتمش سوگند ياد كرده و مي فرمايد:

 -  **به جان تو اي محمد!**

 **كه قوم لوط در مستي خود آن چنان غرق بودند،**

 **كه نمي فهميدند چه مي كنند!**

 **كه ناگهان در هنگام طلوع آفتاب صيحه اي كارشان را بساخت،**

 **و ما شهرشان را زير و رو كرديم،**

 **و سنگي از سجيل بر آنها ببارانديم !**

 فرستادگان خدا آن شب به لوط دستور دادند كه شبانه اهل و عيال خود را بردارد و حركت كند. آنان را جلو اندازد و خود به دنبال آنان حركت كند تا كسي از آنان جاي نماند و در حركت سهل انگاري نكند، و مواظب باشد كه كسي دنبال سر خود را نگاه نكند، و مستقيم به آن سو كه مأمور شده، برود.

 از آخر اين آيه چنين به دست مي آيد كه يك راهنمائي الهي ايشان را هدايت مي كرده و قائدي آنان را به پيش مي رانده است.

 خداي سبحان در ادامة آيات بيان مي كند كه - ما امر عظيم خود را نسبت به عذاب ايشان حتمي نموديم، در حالي كه آن را از راه وحي به لوط اعلام نموديم و گفتيم كه نسل اين قوم صبح همين امشب قطع شدني و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثر ديگري كه دارند محو شدني است.

در اين قسمت از بيان داستان، قرآن مجيد سوگندي را كه خداوند سبحان به جان عزيز رسول گرامي اش خورده ذكر مي كند و مي فرمايد:

اي محمد! به زندگي و بقاي تو سوگند، كه قوم لوط در مستي خود كه همان غفلت از خدا و فرورفتگي در شهوات و فحشاء و منكر است متردد بودند كه ناگهان صداي مهيب ايشان را گرفت در حالي كه داشتند وارد بر اشراق و دميدن صبح مي شدند، كه يكمرتبه بالاي شهرشان را پائين، و پائين را بالا كرديم، و شهر را يكباره زير و رو ساختيم، و علاوه برآن سنگي از سجيل بر آنان بارانديم !

**مستند: بحث تاريخي و تطبيقي الميزان ج20ص 244**

# تاريخ لوط در تورات

تورات مي گويد: « لوط پسر برادر " ابرام" بود. پدرش " هاران بن تارخ" نام داشت. وي و ابراهيم درخانة تارخ در شهر " اور" كلدانيها به سر مي بردند. پس از چندي تارخ به اتفاق ابرام و لوط به ارض كنعان رفت و در شهر "حاران" اقامت گزيد و درهمانجا نيز مرد.

بعداً ابرام به امر پروردگار با لوط و اموال و غلامان فراوان كه در " جاران" به دست آورده بودند از حاران خارج شد و به ارض " كنعان" آمد و پيوسته به طرف جنوب كوچ مي كرد تا به مصر آمد و از آنجا به جنوب به جانب " بيت ايل" رفت و در آنجا اقامت گزيد.

لوط نيز كه به اتفاق ابراهيم ره مي سپرد گوسفند و گاو و خيمه داشت و آن سرزمين گنجايش سكونت اين دو نفر را نداشت و بين شبانان گوسفندانشان نزاعي درگرفت و آنان براي اجتناب از نزاع و مشاجره از يكديگر جدا شدند.

پس لوط وادي " اردن" را برگزيد و در شهرهاي وادي اردن مسكن گزيد و خيمه هاي خود را تا شهر " سدوم" جابجا كرد. اهالي " سدوم" مردمي شرير و نسبت به خدا جداً خطاكار بودند. و ابراهيم خيمه هاي خود را جابجا كرد و در بلوطستان ممري كه در " حبرون" است اقامت گزيد.

آنگاه جنگي بين پادشاهان " سدوم" و " عموره" و " ادمه" و "صبوئيم" و "صوغر" از يك طرف و چهار تن از پادشاهان همسايه از طرف ديگر در گرفت، و در اين جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان ديگري كه با او بودند شكست خوردند و دشمن كليه املاك و مأكولات سدوم و عموره را گرفت و لوط نيز با اسيران ديگر اسير شد و تمامي اموالش به تاراج رفت.

اين خبر به ابرام رسيد و وي با همه غلاماني كه داشت و زياده از سيصد تن بودند بيرون آمد و با آنان جنگيد و ايشان را شكست داد و لوط و تمامي اموالش را از اسارت و يغما نجات داد و اورا به محلي كه در آن اقامت داشت باز گردانيد.»

( اين قسمت خلاصه صدر قصة لوط از تورات موجود سفر پيدايش باب 11 تا 13 نقل شد. قسمت ديگري از تاريخ لوط را كه ضمن داستان بشارت ابراهيم عليه السلام در تورات نقل شده از سفر پيدايش با ب 18 و 19 نقل و خلاصه مي كنيم. )

در اين باب تورات نخست مي گويد:

« و خداوند در بلوطستان ممري بر ابراهيم ظاهر شد و او در گرماي روز به در خيمه نشسته بود، ناگاه چشمان خود را بلند كرد و ديد اينك سه مرد در مقابل او ايستاده اند و چون ايشان را بديد از در خيمه به استقبال ايشان شتافت و رو بر زمين نهاد و گفت: اي مولا اكنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بندة خود مگذر، اندك آبي بياورم تا پاي شسته در زير درخت بياراميد، و لقمة ناني بياورم تا دلهاي خود را تقويت دهيد، و پس از آن روانه شويد زيرا براي همين شما را بر بندة خود گذر افتاده است. گفتند: آنچه گفتي بكن ....»

در اين قسمت تورات صريحاً نسبت تجسم به خدا مي دهد و با توجه به اينكه در ادامة داستان مي گويد دو تا از فرشتگان به قصد نابودي شهر لوط وارد "سدوم" شدند عملاً نفر سومي خود خدا بوده است كه ابراهيم براي او و فرشتگان غذا تعارف مي كند و مخصوصاً تأكيد مي كند كه " براي همين شما را بر بنده گذر افتاده است " يعني كه خــداوند گرسنه بوده است!!! و آنها براي غذا خوردن و " تقويت دادن دلهاي خود،" به آنجا رفته اند . . . !

تورات در ادامة اين داستان غذا درست كردن و گذاشتن آنرا جلو خدا و فرشتگان نقل مي كند كه:

« پيش روي ايشان گذاشت و خود در مقابل ايشان زير درخت ايستاد تا خوردند.»

تورات پس از غذا دادن به خدا و سير كردن او ادامه مي دهد كه:

« گفتند: زوجه ات ساره كجاست؟ گفت: اينك در خيمه است. گفت البته موافق زمان حيات نزد تو خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسري خواهد شد . . . .»

در ماجراي خنديدن ساره خداوند تورات به ابراهيم چنين مي گويد:

« و خداوند به ابراهيم گفت ساره براي چه خنديد؟ و گفت آيا في الحقيقه خواهم زائيد. . .؟»

 « آنگاه ساره انكار كرد و گفت نخنديدم چونكه ترسيد. گفت ني بلكه خنديدي !! »

سپس خداوند تورات با خودش فكر كرد كه موضوع نابودي شهر لوط را به ابراهيم بگويد يا نگويد:

 « پس آن مردان از آنجا برخاسته و متوجه سدوم شدند و ابراهيم ايشان را مشايعت نمود، و خداوند گفت آيا آنچه من مي كنم از ابراهيم مخفي دارم؟ و حال آنكه از ابراهيم هر آينه امتي بزرگ و زورآور پديد خواهد شد....»

در اين قسمت داستان به نظر مي رسد دو فرشته رفتند و خدا هنوز پيش ابراهيم نشسته است و دودل است كه آيا خبر را به ابراهيم بدهد يانه؟

( از حق نبايد گذشت كه چنين خدائي كه حتي تكليف خود را نمي فهمد چگونه تورات او را خـــدا مي سازد و جرأت مي كند اورا خالق جهان و كائنات معرفي كند ؟؟؟!)

تورات سپس ماجراي بگو مگوي ابرام با خدا را پس از رفتن آن دو ديگر نقل مي كند كه:

 « ابرام در حضور خداوند هنوز ايستاده بود و ابرام نزديك آمده و گفت آيا عادل را با شرير هلاك خواهي كرد؟ شايد در شهر پنجاه عادل باشند. . . حاشا از تو آيا داور تمام جهان انصاف نخواهد كرد؟ »

 معلوم نيست چگونه يكدفعه خدائي كه تكليف خود را نمي دانست از نظر تورات داور تمام جهان شد؟ ولي هنوز اين ترديد دربارة او وجود دارد كه احتمال دارد در ميان قوم لوط آدم هاي عادل وجود داشته باشد و خدا خبر ندارد! لذا پس از چندين بار مباحثه دربارة تعداد عادل هاي شهر سدوم بالاخره ابراهيم –

« گفت خشم خداوند افروخته نشود تا اين دفعه را فقط عرض كنم شايد ده نفر عادل در آنجا يافت شود. گفت به خاطر ده نفر آن را هلاك نخواهم ساخت. پس خداوند گفتــگو را با ابرام به اتمام رسانيد و برفت و ابرام به مكان خود مراجعت كرد.»

( انصاف بايد داد خدائي را كه ابراهيم عليه السلام در قرآن معرفي مي كند و تعاليم آسماني قرآن معارف الهي را بيان مي دارد با اين معارف و خداسازي تورات فعلي نمي توان مقايسه كرد و بلكه بايد گفت كه اصلاً حتي نبايد مقايسه كرد! زيرا نويسندگان بيمارگونه و بي خبر از معارف الهي را كه تورات را نقل كرده اند نمي توان با خود خدا و تاريخي كه به وسيلة وحي الهي نازل شده مقايسه كرد! داستانهاي قرآن نقل خود خداست ولي تورات دست به دست گشته است و مسلماً توراتي كه نازل شده از طرف خدا بوده شامل داستانهاي زشت نيست كه به پيامبران الهي در تورات فعلي نسبت داده شده است.)

**مستند:بحث تحليلي و تطبيقي الميزان ج20ص244**

# شرح نابودي شهر لوط در تورات

تورات موجود در سفر پيدايش باب 18 نقل مي كند:

«. . . و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط به دروازة سدوم نشسته بود و چون لوط ايشان را بديد به استقبال ايشان برخاسته رو بر زمين نهاد وگفت: اينك اي آقايان من به خانة بندة خود بيائيد و شب را بسربريد و پايهاي خود را بشوئيد و بامدادان برخاسته راه خود را پيش گيريد!

 گفتند: ني بلكه شب را دركوچه بسر مي بريم. اما چون ايشان را الحاح بسيار نمود با او به خانه اش داخل شدند و براي ايشان ضيافتي نمود و نان فطير پخت پس تناول كردند. و به خواب هنوز نرفته بودند كه مردان شهر سدوم از پير و جوان تمام قوم از هر جانب خانه وي را احاطه كردند. و به لوط ندا در دادند و گفتند آن دو مرد كه امشب به نزد تو درآمدند كجا هستند آنها را نزد ما بيرون بياور تا ايشان را بشناسيم!

 آنگاه لوط نزد ايشان به درگاه بيرون آمد و در را از عقب خود بست و گفت: اي برادران من زنهار بدي نكنيد. اينك من دو دختر دارم كه مرد را نشناخته اند، ايشان را الان نزد شما بيرون آرم و آنچه در نظر شما پسند آيد با ايشان بكنيد لكن كاري بدين دو مرد نداشته باشيد زيرا كه براي همين زير ساية سقف من آمده اند. گفتند: دور شو ! و گفتند: اين يكي آمد تا نزيل ما شود و پيوسته داوري مي كند الان باتو از ايشان بدتر مي كنيم. پس بر آن مرد يعني لوط به شدت هجوم آورده و نزديك آمدند تا در را بشكنند. آنگاه آن دو مر دست خود را پيش آورده و لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما آن اشخاصي را كه به در خانه بودند از خورد و بزرگ به كوري مبتلا كردند كه از جستن در، خويشتن را خسته ساختند. و آن دو مرد به لوط گفتند: آيا كسي ديگر در اين جا داري، دامادان، پسران و دختران خود، و هركه را در شهر داري از اين مكان بيرون آور زيرا كه ما اين مكان را هلاك خواهيم ساخت، چون كه فرياد شديد ايشان به حضور خداوند رسيده و خداوند مارا فرستاده است تا آن را هلاك كنيم.

 پس لوط بيرون رفت و با دامادان خود كه دختران اورا گرفتند مكالمه كرده و گفت: برخيزيد و از اين مكان بيرون شويد زيرا خداوند اين شهر را هلاك مي كند. اما به نظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را شتابانيده و گفتند : برخيز و زن خود را با اين دو دختر كه حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاك شوي!

و چون تأخير مي نمود آن مردان دست او دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چون كه خداوند بر وي شفقت نمود و اورا بيرون آورده و در خارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ايشان را بيرون آورده بودند كه يكي به وي گفت جان خود را درياب و از عقب خود منگر و در تمام وادي ما مايست بلكه به كوه بگريز مبادا هلاك شوي !

 لوط بديشان گفت: اي آقا چنين مباد ! همانا بنده ات در نظرت التفات يافته است و احساني عظيم به من كردي كه جانم را رستگار ساختي و من قدرت آن ندارم كه به كوه فرار كنم مبادا اين بلا مرا فروگيرد و بميرم.

 اينك اين شهر نزديك است تا بدان فراركنم و نيز صغير است و اذن بده تا بدان فرار كنم آيا صغير نيست تا جانم زنده ماند! بر گفت: اينك در اين امر نيز تورا اجابت فرمودم. تا شهري را كه سفارش آن را نمودي واژگون نسازم. بدانجا به زودي فراركن! زيرا تا تو بدانجا نرسي هيچ نمي توانم كرد، از اين سبب آن شهر مسمي به " صوغر" شد .

و چون آفتاب بر زمين طلوع كرد لوط به " صوغر" داخل شد. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانيد، و آن شهرها و تمام وادي و جميع سكنة شهرها و نبات زمين را واژگون ساخت. اما زن او از عقب نگريسته و ستوني از نمك گرديد!

بامدادان ابراهيم برخاست و بسوي آن مكاني كه در آن به حضور خداوند ايستاده بود رفت. و چون به سوي "سدوم و عموره" و تمام زمين وادي نظر انداخت ديد كه دود آن سرزمين چون دود كوره بالا مي رود. و هنگامي كه خدا شهرهاي وادي را هلاك كرد، ابراهيم را به ياد آورد و. لوط را از آن انقلاب بيرون آورد، چون آن شهرهائي را كه لوط در آنـها ساكـن

بود واژگون ساخت...."

اين بود قسمتي از نقل تاريخ نابودي شهر لوط به وسيلة فرستادگان خدا كه از تورات فعلي نقل شد و اين نقل، اختلافاتي با نقل قرآن دارد كه هم از جهت خود قصه و هم از جهات ديگر قابل بررسي است:

در داستان تورات آمده كه فرشتگاني كه براي بشارت تولد اسحق به ابراهيم ميهمان آمدند و بعد براي نابودي قوم لوط رفتند سه نفر بودند كه نفر اولي خدا بود و نزد ابراهيم ماند. ( رجوع شود به مبحث فوق الذكر!) و دو نفر ديگرشان به سدوم رفتند، در حالي كه قرآن از فرستادگان به " رسل" تعبير كرده كه حداقل سه نفر يا بيشتر بايد باشند.

تورات مي گويد: خدا و فرشتگان گرسنه بودند و از غذائي كه ابراهيم آورد خوردند، ولي قرآن مجيد اين جريان را نفي مي كند. اولاً از اين جهت كه تورات به خدا تجسم انساني بخشيده و اين از فرهنگ قرآن كاملاً دور و غير قابل قبول است. ثانياً مي گويد كه فرشتگاني هم كه به حضور ابراهيم رسيده بودند دستهايشان به غذا نمي رسيد و لذا ابراهيم ترسيد چون اين موضوع را امري ناشناس يافت.

تورات براي لوط دو دختر اثبات مي كند ولي قرآن مجيد به لفظ "بنات" از آنها ياد مي كند كه جمع سه نفر يا بيشتر است.

تورات كيفيت بيرون آوردن لوط به وسيلة ملائكه و چگونگي عذاب قوم و ستون نمك شدن زن لوط و مطالب ديگري نيز ذكر كرده است.

**مستند:بحث تحليلي و تطبيقي الميزان ج20ص 244**

# تورات، و انتساب اعمال ناشايست به پيامبران

اين چه بيماري است در نويسندگان تورات فعلي كه معلوم نيست واقعاً قصد و نيت آنها از نسبت دادن اعمال ناشايست به پيغمبران معصوم خدا، چه بوده است؟

شراب خواري و ارتكاب اعمال زشت كه به نوح و لوط و برخي از پيامبران ديگر در تورات داده شده است كارهائي است كه خداوند متعال در قرآن كريم ساحت انبياء و رسولان الهي را از چنين اعمالي مبرا مي داند!

از جملة اين اعمال زشت و عجيب كه تورات به لوط عليه السلام نسبت مي دهد در آميختن با دخترانش در حال مستي است.

 تورات در سفر پيدايش باب نوزدهم چنين مي گويد:

« . . . و لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در كوه ساكن شد زيرا ترسيد كه در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سكني گزيد.

و دختر بزرگ به دختر كوچك گفت:

پدر ما پير شده و مردي بر روي زمين نيست كه بر حسب عادت كل جهان به ما در آيد. بيا تا پدر خود را شراب بنوشانيم و با او همبستر شويم تا نسلي از پدر خود نگهداريم!

پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانيدند و دختر بزرگ آمده و با پدرخويش هم خوابه شد و او از خوابيدن و برخاستن وي آگاه نشد. و واقع شد كه روز ديگر بزرگ به كوچك گفت اينك دوش با پدر همخوابه شدم امشب اورا شراب بنوشانيم و تو بيا و با وي همخوابه شو تا نسلي از پدر خود نگهداريم!

آن شب نيز پدر خود را شراب نوشانيدند و دختر كوچك همخوابه وي شد و او از خوابيدن و از برخاستن وي آگاه نشد.

پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.

و آن بزرگ پسري زائيد و اورا " مؤاب" نام نهاد و او تا امروز پدر " مؤابيان" است. و كوچك نيز پسري بزاد و اورا " بن عمي" نام نهاد، وي تا به حال پدر " بني عمون" است....»

تورات نويسان اولاً ثابت كردند كه اين دو نسلي كه به وجود آمد با اينكه از پيغمبر است ولي ولدالزنا هستند و آن هم از نوع بسيار شنيعش كه اين نسل ها مسلماً در بني اسرائيل ادامه دارند تا به امروز !!!؟

دوم اينكه، اگر اين كار زشت بود چگونه راضي به نگارش آن شدند و اگر زشت نبود چگونه آن را از لوط مخفي مي دارند و مي نويسند كه لوط از خوابيدن و برخاستن و نزديكي با دخترانش آگاه نشد، زيرا آنقدر مست بود !!؟

سوم اينكه، چنين آدم مستي چگونه توانست با هم بستر خـــود نزديكي كند كه حــتي خودش را نمي فهميده است؟

و اين نكته و نكات ديگر مشابه آن در تورات فعلي از مسائلي است كه تحريف و ساختگي بودن داستان هاي آن را كاملاً نشان مي دهد.